

5087

۱۰۰۰

۲

۲۴۴

عمران

بِسْمِ
اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ
الرَّحِیْمِ



www.ketab.ir

ریکانه خدا ۱۲۱

آمدی ضامن لطافت جهان باشی

ای جانو!
ای جانو!

پای درس آسمانی ترین بانو
سبک زندگی حضرت زهرا علیها السلام

ریکانه خد ۱۲۱۱

نویسنده: محسن عباسی ولد

ناشر: آیین فطرت

مدیر هنری و طراح جلد: سید حسن موسی زاده

گرافیکست و صفحه آرا: سعید صفارزاد

ویراستار و مشاور ادبی: زهیر توکلی

رابط باناشر: ۳۳۲۱۶۶۲-۳۵۰

سامانه پیامکی: ۳۰۰۱۵۱۵۱۰

لینوگرافی، چاپ و صحافی: عمران

نوبت چاپ: سوم / پاییز ۱۳۹۸

شماره کتاب: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

همراهنگی پخش: ۹۱۰۵۸۵۶۲۱۱

با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی یا ارسال نام کتاب به

سامانه پیامکی، کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.

www.bookroom.ir

سامانه پیامکی: ۳۰۲۲۰۳۰۰۳

پایگاه اطلاع رسانی نویسنده

www.abbasivaladi.ir

کلیه حقوق محفوظ است.

سرشاره: عباسی ولد، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور: بانو آجاره!؛ پای در س آسمانی ترین بانو؛

سبک زندگی حضرت زهرا (س)

نویسنده محسن عباسی ولد / ویراستار و مشاور ادبی: زهیر توکلی

مشخصات نشر: قم: آیین فطرت، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۴۴ ص. مصور (رنگی) ۱۳/۵ × ۲۱/۵ س. م.

فروست: ریکانه خد

شابک: دوره ۵: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۳۱-۴۷-۵

ج ۲: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۳۱-۴۱-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه

عنوان دیگر: پای در س آسمانی ترین بانو؛ سبک زندگی حضرت زهرا (س)

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۹۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق.

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۹۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- فضایل

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint -- Virtues

موضوع: شیوه زندگی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع: Islam -- Religious aspects -- *Lifestyles

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲/ع۲۱۳۹۷

رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۴۰۱۶۳

نشسته پای درس مادر را
در آن خجسته شری فاطمه ای دیگر
فاطمه (علیها السلام) را هرودی قدم به قدم
از مدینه تا کربلا؛ از کربلا تا کوفه و شام
از شام تا مدینه و نیز بهم از مدینه تا شام.
کسانی که عمر را در راه سال می دانند
شاید فراموش کرده اند که او امتداد فاطمه (علیها السلام) بود
و پنجاه سال پس از مادر او را ادامه دادی.

تقدیم به فاطمه کربلا، زینب کبری (علیها السلام)



فهرست

۹	مقدمه
۱۵	درس اول: خدا هست
۳۳	درس دوم: ولادت، ستون خیمه توحید است
۵۳	درس سوم: مامی میریم
۶۵	درس چهارم: ما انسانیم
۸۳	درس پنجم: آنها که در بند دنیا نیستند، ساده زیست اند
۹۷	درس ششم: خدمت به آفریده، خدمت به آفریننده است
۱۱۹	درس هفتم: دیروز زن، مظلومیت است و امروز زن، مغبونیت
۱۳۷	درس هشتم: ازدواج، پیوند دو روح است برای رسیدن به او
۱۵۳	درس نهم: مهریه، قیمت زن نیست
۱۶۹	درس دهم: جهیزیه ای که بوی خدا می داد
۱۸۱	درس یازدهم: جشن ازدواج، جشن کامل شدن دین است
۱۹۳	درس دوازدهم: خانه داری در خانه ماندن نیست، نگهبانی از خانواده است
۲۰۹	درس سیزدهم: شوهر داری، عار زندگی نیست، افتخار بندگی است
۲۲۳	درس چهاردهم: تربیت فرزند، بزرگ کردن یک انسان یا زنده کردن یک جهان
۲۳۹	منابع

مقدمه

قبل از آغاز کلاس می خواستم
 کمی سفره دلم را بیش تو باز کنم.
 اجازه می دهی بانو؟!
 می خواهم بگویم:
 از همان ابتدا هم باید به سراغ تو می آمدم
 و نام خود را در زمره شاگردان مکتب تو می نوشتم.

بانو!

نمی خواهم پارگی های فرش کهنه عمرم را
 با تارِ پوسیده «توجیه» رفو کنم
 اما تلف کردن عمر در مکتب خانه که نه، در سلاخ خانه دیگران
 فایده ای هم برایم داشته:
 سرم چنان به سنگ ندامت خورده
 که اگر یقین کنم در مکتب آنان

سنگ به طلا بدل می‌شود
یک لحظه هم خیال بازگشتن به دلم راه نمی‌یابد
حتّی اگر در مکتب‌خانه تو
از آسمان برایم سنگ ببارد.

از همان ابتدا هم باید به سراغ تو می‌آمدم.
تا امروز پای درس کسانی نشستم
که جهالتشان را به نام دانش
و توهنتان‌شان را به نام یقین
در برابر نقدِ عمری تکرارناپذیر به من فروختند.
این مکرپیشگان
چنان آهنگِ بیروزی برایم می‌نواختند
که گمان می‌کردم
مُهر «پرسودترین تاجرِ جهان» بر پیشانی من خورده
اما حالا که از مستی غفلت بیرون آمده‌ام
می‌بینم آنچه از من گرفته‌اند، واقعی بوده
ولی آنچه به من داده‌اند، خیالی است.
آب دادم، سراب گرفتم.
طلا دادم، کلوخ گرفتم.
حالا که چشمانم باز شده
می‌بینم آنچه به نام مدالِ عزّت بر گردنم آویختند
چیزی جز افسارِ ذلّت نبود.
و چرا من فرق مدال و افسار را نفهمیدم؟

از همان ابتدا هم باید به سراغ تو می آمدم
 ضرر کرده ام بانو!
 تپاه شده ام مادر!
 اما می دانم از امروز که دو زانو در مکتب تو نشسته ام
 لحظه لحظه عمرم
 پله پله صعود است تا آسمان.
 آن که دل به مکتب تو می دهد
 سرمایه های ارغست رفته اش بازمی گردد
 و تمام خسران های او
 سودهای مضاعف می شود.
 آن مسلخ هایی که عمر مرا تاراج کردند
 نقد عمرم را در قمار نیزنگ های خویش بردند
 و دل جوانم را پیر کردند
 و سرانجام چونان مرده ای متحرک رهیم کردند.
 طلا کردنِ من، هنر نیست
 مهارتی است آموختنی.
 اما تو، عمر رفته را بازمی گردانی
 پیر، جوان می کنی
 و مرده را حیات می بخشی.
 اینها هنرهایی است که تنها
 در کیمیاخانه مکتب تو یافت می شود.

با این همه خسران
اگر کسبیاخانه تو نبود
باور کن که حماقتم آن اندازه نبود
که لحظه‌ای زنده ماندن را تحمّل کنم.
آنها کسبی احساس حضور تو
نفس کشیدن را تاب می‌آوردند
از نعمت عقل محروم‌اند.
ورنه کدام عاقل است
که جهان را بی تو به تماشا بنشیند و زردم نمیرد؟

از همان ابتدا هم باید به سراغ تو می‌آمدم
حالا که آمده‌ام
می‌دانم که نمی‌گویی: دیر آمده‌ای.
برکت عقل‌ها به دست شماست.
عمر را هم شما برکت می‌بخشید.
نمی‌دانم چه قدر از عمرم باقی است
اما می‌دانم اگر یک لحظه هم باشد
تو می‌توانی به اندازه یک عمر به آن برکت بدهی.

برکه‌ها در کنار تو که باشند
به اندازه چند دریا آب می‌دهند مادر!
من سراپا گوشم
و می‌خواهم با تک تک سلول‌های بدنم
درس‌های تو را یاد بگیرم.
دلم خیرم کرده که تو
در ابتدا و انتهای هر کاری «یا علی» می‌گویی.
پس من هم یا علی می‌گویم
و پای درس مکتب‌خانه‌ات می‌نشینم.

قم، شهر بانوی کرامت
۲۱ رمضان المبارک ۱۴۳۵
۱۳۹۳/۴/۲۸
محسن عباسی ولدی